

گستره حکم حرمت قتل و قصاص نفس در آیه ۳۳ سوره اسراء

احمد حاجی‌ده‌آبادی*

چکیده

آیه ۳۳ سوره اسراء از شهرت تاریخی برخوردار است؛ زیرا معاویه با تمسک بدان و به بهانه اینکه ولی دم خلیفه مقتول است، از بیعت با امام علی علیه السلام سر باز زد. این آیه از شهرت فقهی نیز برخوردار است؛ زیرا احکام متعدد فقهی همچون «اصل حرمت قتل هر انسان فارغ از دین و وضعیت او»، «ضابطه قصاص نفس» و «مشروعیت قصاص» از آن قابل استخراج است، ولی بی‌شک یکی از فرازهای مهم آیه، عبارت «مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً» می‌باشد که در شمول آن بر برخی موارد تأملاتی است؛ مانند «مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات که به وسیله غیر امام و حاکم به قتل رسیده است»، «قاتلی که به وسیله غیر ولی دم و مأذون از سوی او کشته شده باشد»، «کسی که کشته شده است و قاتل ادعا می‌کند در دفاع مشروع او را کشته است، بی‌آنکه بتواند اثبات کند» و... . مقاله حاضر ضمن بیان شأن نزول آیه و اصل حرمت قتل، به تبیین و تطبیق یا عدم تطبیق عبارت «مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً» بر موارد مشکوک می‌پردازد.

واژگان کلیدی: ضابطه قصاص، اصل حرمت قتل، مظلوم، مهدورالدم، قتل با جهل به محقون‌الدم‌بودن.

* دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه (adehabadi@ut.ac.ir).

مقدمه

سوره اسراء یا بنی‌اسرائیل، هفدهمین سوره قرآن کریم است که در ابتدای جزء پانزدهم قرار گرفته است. این سوره مکی است. در ابتدای سوره، دستورات الزامی اعم از واجب و محرم بیان شده است تا آیه ۳۳ که می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا: مکشید نفسی را که خداوند کشتن او را حرام کرده است، مگر از روی حق و کسی که مظلوماً کشته شود، برای ولی او قدرتی قرار دادیم؛ پس در کشتن اسراف نورزد که او یاری شده است». از آیه مذکور احکام فقهی متعددی قابل استخراج است. این آیه از جمله آیاتی است که نویسندگان کتاب‌های آیات‌الاحکام در مبحث جنایات در کنار آیاتی همچون ۱۷۸ سوره بقره، بدان پرداخته‌اند و بحث کرده‌اند. از آیه مذکور دست‌کم دو حکم تکلیفی حرمت قتل و حکم وضعی قصاص نفس استفاده می‌شود، ولی پرسش‌هایی در این باره هست، گرچه مهم‌ترین پرسش در مورد گستره این دو حکم است؛ مثلاً آیا کشتن هر انسانی حرام است یا برخی انسان‌ها؟ به تعبیر دیگر آیا اصل بر حرمت قتل هر انسانی است یا خیر؟ آیا از آیه مذکور حرمت خودکشی نیز قابل استفاده است؟ آیا بر کسی که در قتل شبه‌عمد کشته شده است و نیز قاتلی که به وسیله غیر ولی دم کشته شده باشد یا مرتکب جرم حدی مستوجب حیات که به وسیله غیر امام و حاکم به قتل رسیده است و... «من قتل مظلوماً» صدق می‌کند؟ بدین منظور نخست شمای کلی از آیه معرفی می‌شود و سپس فراز «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» و فراز «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» بررسی خواهد شد.

۱. شمای کلی آیه

این آیه به دنبال آیات پیشین است که بر برخی واجبات و محرمات دلالت می‌کنند. پس از آن نیز بیان واجبات و محرمات دیده می‌شود؛ مثلاً در آیه ۳۱ از کشتن فرزندان به خاطر ترس از گرسنگی و در آیه ۳۲ از ارتکاب زنا نهی شده است. در آیه ۳۴ از

خوردن مال یتیم نهی شده و بر وفای به عهد تأکید شده است و در نهایت این تکالیف را حکمت الهی می‌داند: «ذَلِكِ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (اسراء: ۳۹). در این آیه بر احکام شرعی، حکمت اطلاق می‌شود که ممکن است به خاطر مصالحی در آنها باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۹۷).

این آیه نخستین آیه‌ای است که درباره قتل نازل شده است (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۹۷). آنچه این معنا را تقویت می‌کند، مکی بودن سوره اسراء می‌باشد، در حالی که آیات دیگر قصاص در سوره بقره و مائده آمده است که سوره های مدنی‌اند. در نرم‌افزار جامع فقه اهل بیت علیهم‌السلام بیش از ۵۸۰ مرتبه استناد به این آیه شریفه در کتاب‌های فقهی گزارش شده است. البته استنادها به این موارد منحصر نیست، بلکه در مواردی فقهها بدون نام‌بردن از این آیه با بیان اینکه قتل مورد بحث از روی ظلم و عدوان واقع شده است یا خیر، به آیه محل بحث استناد کرده‌اند (برای نمونه، ر.ک: خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۹۷ و ج ۲، صص ۱۴، ۲۱، ۱۶۷ و ۱۷۴). در نرم‌افزار نور (جامع‌الاحادیث ۳/۵)، بیش از ۲۵۰ مورد وجود این آیه در کتب روایی و تاریخی مرتبط گزارش شده است.

۱-۱. شأن نزول و تطبیق

دو شأن نزول و تطبیق برای این آیه بیان شده است که در ذیل بدان پرداخته می‌شود.

۱-۱-۱. قتل مسلمانان مکه به دست کافران

در برخی منابع اهل سنت آمده است که چون آیه مکی است، در مورد مسلمانانی است که در مکه پیش از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مدینه، به دست مشرکان به قتل رسیدند. آیه شریفه، مسلمانان را از کشتن اشخاصی غیر از قاتل بازداشته است و به ایشان تأکید می‌کند فقط قاتل را بکشند، نه پدر، مادر، فرزند و اقوام او را؛ اگرچه کافر باشند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۸۰-۱۸۱). کفر در این زمان، سبب کشته شدن نبوده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعدها به مدینه هجرت کرد و با مشرکان مکه جنگید و سپس در سال هشتم هجری مکه را فتح کرد. آنگاه در آیه ۱۸۷ سوره توبه دستور آمد: «فاقتلوا

المشركين ...» (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۹۷-۹۸).

البته ظاهراً گزارش مبنی بر اینکه مسلمانان مکه، کفار قاتل را قصاص می‌کردند، در کتاب‌های تفسیری و آیات الأحکامی دیده نمی‌شود. ضمن اینکه توازن و تناسبی میان آیه محل بحث و آیه سوره توبه دیده نمی‌شود؛ زیرا آیه محل بحث به قصاص مربوط می‌باشد که حق الناسی است، ولی آیه سوره براءت، خطاب به پیامبر ﷺ و دستوری است که به حکومت اسلامی مربوط می‌شود.

گفتنی است از روایت دیگری استفاده می‌شود که این آیه مدنی است و در مورد کشته‌شدن مسلمانان به دست کفار مکه نیست. روایت در سنن بیهقی است که مشعر به این معناست که آیه در مدینه نازل شده است:

عن ابن عباس فی قوله «فمن إعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما إعتدى علیکم» و قوله «و لمن إنتصر بعد ظلمه فأولئك ما علیهم من سبیل» و قوله «و إن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به» و قوله «و جزاء سیئة سیئة مثلها» فهذا و نحوه نزل بمكة والمسلمون یومئذٍ قلیل لیس لهم سلطان یقهر المشركین و كان المشركون یتعاطونهم بالشتیم والأذى فأمر الله المسلمین من یجازی منهم ان یجاوزوا بمثل الذی أتى إلیه او یصبروا و یعفوا فهو أمثل فلما هاجر رسول الله ﷺ إلی المدینة و أعز الله سلطانه أمر المسلمین ان یتنهوا فی مطالهم إلی سلطانهم و لا یعدوا بعضهم علی بعض کاهل الجاهلیة فقال «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل إنه كان منصوراً» یقول ینصره السلطان حتی ینصفه من ظالمه و من إنتصر لنفسه دون السلطان فهو عاص مسرف قد عمل بحمیة الجاهلیة و لم یرض بحکم الله» (بیهقی، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۶۱).

مطابق این روایت از ابن‌عباس نقل شده است که در مورد آیات «فمن اعتدى...»، «لمن انتصر...»، «و إن عاقبتهم...»، «و جزاء سیئة...» و مانند آنها که بر مشروعیت قصاص دلالت می‌کند، گفته است این آیات در مکه نازل شد؛ زمانی که عده مسلمانان کم بود و سلطه ای نداشتند که بتوانند مشرکان را مقهور خویش سازند. در آن زمان مشرکان با توهین و اذیت با مسلمانان رفتار می‌کردند؛ در نتیجه خداوند به مسلمانان امر کرد هر کس مورد اذیت ایشان قرار گرفت، مقابله به مثل کند یا عفو نماید. هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت کرد و خداوند شوکت و قدرت به ایشان ارزانی داشت، به

مسلمانان دستور داد در شکایاتشان به سلطان‌شان رجوع کنند و همانند اهل جاهلیت، برخی بر برخی تجاوز روا نسازند؛ بنابراین فرمود: «و من قتل مظلوماً...». خداوند می‌فرماید ولیّ دم یاری شده است به اینکه سلطان او را یاری می‌سازد تا داد خویش از ظالم بازستاند و کسی که مستقلاً و بدون رجوع به سلطان، داد خویش را بازستاند، گناهکار و مسرف است و به‌شیوه جاهلی عمل کرده، به حکم خدا راضی نشده است.

۲-۱-۱. کشته‌شدن امام حسین

در برخی منابع شیعه در بعضی روایات آمده است این آیه در مورد شهادت امام حسین علیه السلام نازل گشته و مقصود از «ولی» که سلطان دارد، امام زمان علیه السلام است. تعبیر روایت با شأن نزول سازگاری دارد و دست کم باید گفت آیه در کلام معصوم علیه السلام بر آن تطبیق داده شده است. روایت به شرح ذیل می‌باشد:

عَنْ صَالِحٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ قَالَ نَزَلَتْ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام لَوْ قُتِلَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِهِ مَا كَانَ سَرَفاً (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۵۵).

راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه «و من قتل مظلوماً...» پرسیدم. فرمود: درباره حسین علیه السلام نازل شده است؛ اگر همه زمینیان در مقابلش کشته شوند، اسراف نیست. روایت از حیث سند ضعیف است؛ زیرا معلوم نیست حجال از چه کسی نقل می‌کند و حجال جزء اصحاب اجماع نیست که مراسیل او پذیرفته شود. روایات دیگری نیز در این باره در جوامع روایی و تفسیری دیده می‌شود (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۶۱-۵۶۲/ ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۶۳/ کوفی، ۱۴۱۰، ص ۲۴۰/ طوسی، ۱۴۱۱، ص ۱۸۹/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۹۰). گفتنی است گرچه بسیاری از این روایات از حیث سند ضعیف‌اند، ولی شاید بتوان از مجموع آنها استفاده کرد که فی‌الجمله این آیه شریفه در مورد امام حسین علیه السلام نازل شده است یا دست‌کم در لسان ائمه علیهم السلام بر قتل امام حسین علیه السلام تطبیق داده شده است.

۲-۱. شهرت تاریخی این آیه

این آیه در تاریخ از این رو مشهور است که معاویه با استناد به آن، خود را خونخواه خلیفه سوم عثمان معرفی کرد و از بیعت با امام علی علیه السلام سر باز زد. از ابن‌عباس نقل شده است:

إِنَّهُ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ مَا كَانَ يَعْني عِثْمَانَ قَلَّتْ لِعَلِيٍّ رِضَى اللَّهِ عَنْهُ إِعْتِزَلُ فُلُو كُنْتِ فِي جَحْرِ طَلْبِتِ حَتَّى تَسْتَخْرِجَ فِعْصَانِي وَ اِيْمَ اللَّهِ لِيَتَأْمُرَنَّ عَلَيْكُمْ مَعَاوِيَةَ وَ ذَكَرَ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا: زمانی که قضایای عثمان پیش آمد، به علی (رضی الله عنه) گفتم خود را کنار بکش که اگر در سوراخی مخفی شوی، تو را می‌خواهند تا بیرون آورند، اما حرف مرا گوش نکرد و قسم به خدا معاویه بر شما امارت خواهد کرد و خواهد گفت: «و من قتل مظلوماً...» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۸۱).

در نامه معاویه به زیاد بن سمیه (ابیه) نیز استناد به این آیه برای خونخواهی خلیفه سوم دیده می‌شود (هلالی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۷۴۱). همچنین او بر فراز منبر شام گفت: ای مردم! من خلیفه عمر بودم و خلیفه عثمان و من ولی عثمانم که مظلوماً کشته شده و خداوند فرمود: «و من قتل مظلوماً...» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴، صص ۳۲ و ۸۱).

۳-۱. آیه، بیانگر گزاره فقهی یا اخلاقی؟

ممکن است گفته شود آیه بیانگر گزاره اخلاقی است و نمی‌توان از آن استفاده فقهی - حقوقی کرد؛ زیرا سیاق آیات پیشین این گونه است. در آیه ۲۴ صحبت از مهربانی کردن به والدین، در آیه ۲۶ صحبت از دادن حق ذوی‌القربی و مسکین و نهی از تبذیر و اسراف است. در آیه ۲۹ از این مسئله صحبت می‌شود که در انفاق و بخشش، نه دست‌تنگ باشید و نه زیاده‌روی بی‌حد و حصر کنید.

در پاسخ باید گفت:

اولاً، اینکه آیات سابق و لاحق حاوی گزاره‌های اخلاقی باشند، سبب نمی‌شود این آیه و آیات مشابه حمل بر گزاره اخلاقی صرف شوند؛ زیرا قرآن در مواردی احکام

فقهی و اخلاقی را به هم آمیخته است و در کنار یکدیگر می‌آورد. ثانیاً، گرچه برخی آیات سابق و لاحق حاوی گزاره‌های اخلاقی‌اند، شامل احکام تکلیفی فقهی نیز هستند؛ مثلاً نهی از کشتن اولاد از ترس گرسنگی (آیه ۳۱)، نهی از ارتکاب زنا (آیه ۳۲)، نهی از خوردن اموال یتیم و تأکید بر وفای به عهد (آیه ۳۴) و وجوب امانت‌داری در وزن کردن و فروختن اموال با کیل و پیمان (آیه ۳۵)؛ براین اساس همه آیات گزاره‌های اخلاقی را ندارند تا گفته شود این آیه نیز باید بر گزاره اخلاقی حمل شود و نمی‌توان از آن استفاده فقهی برد.

ثالثاً، استناد به این آیه در دو روایت از سوی امام معصوم علیه السلام می‌تواند بیانگر آن باشد که آیه مذکور حاوی گزاره فقهی است. یکی از این دو مورد، روایت قاسم بن عروه از ابوالعباس از امام صادق علیه السلام است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَتِ الْعِدَّةُ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَكَمَ الْوَالِي أَنْ يُقْتَلَ أَيُّهُمْ شَاءُوا وَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوا أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ إِنْ أَلَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: اگر عده‌ای بر کشتن یک شخص اجتماع کنند، والی حکم می‌کند که اولیای هریک را که خواستند بکشند و برایشان جایز نیست که بیش از یک نفر را قصاص کنند. خداوند عزوجل می‌گوید هرکس مظلوماً کشته شود، برای ولی او قدرت قرار دادیم؛ پس او در قتل اسراف نرزد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۸۵).

البته از آنجاکه این روایت بر عدم قصاص همه شرکا در قتل عمد دلالت دارد، محل بحث قرار گرفته است و برخی فقها آن را از حیث سند ضعیف می‌دانند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۲، ص ۲۹). ضمن آنکه به فرض صحت، باید گفت مقصود آن است که ولی دم بدون پرداخت فاضل دیه نمی‌تواند همه شرکا را قصاص کند.

روایت دیگر نیز در این باره است که اگر دو مرد، مردی را بکشند یا مردی زنی را بکشد، اولیای دم حق دارند مرد را قصاص کنند:

عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ قَتَلَا رَجُلًا فَقَالَ: يَخِيرُ وَلِيَهُ أَنْ يُقْتَلَ أَيُّهُمَا شَاءَ، وَ يَغْرَمُ الْبَاقِي نِصْفَ الدِّيَةِ أَعْنَى دِيَةِ الْمَقْتُولِ، فَيَرُدُّ عَلَى وَرَثَتِهِ، وَ كَذَلِكَ إِنْ قَتَلَ رَجُلٌ امْرَأَةً - إِنْ قَبِلُوا دِيَةَ الْمَرْأَةِ فَذَاكَ، وَ إِنْ أَبِي أَوْلِيَاوُهَا إِلَّا قَتَلَ قَاتِلَهَا - غَرِمُوا

نِصْفَ دِيَةِ الرَّجُلِ وَ قَتْلُوهُ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ: ابوالعباس می‌گوید از امام صادق ع درباره حکم دو مرد که مردی را می‌کشند، پرسیدم. فرمودند: ولی دم مخیر است هریک را خواست، قصاص نماید و دیگری باید نصف دیه مقتول را به وزنه قصاص شده بپردازد. همچنین اگر مردی زنی را بکشد، اگر اولیای زن دیه زن را قبول کنند که برایشان دیه است، اما اگر نپذیرند و جز به کشتن قاتل رضایت ندهند، نصف دیه مرد را می‌دهند و او را قصاص می‌کنند و مقصود از این قول خداوند: «ما برای ولی او قدرت قرار دادیم، پس در قتل اسراف نورزد»، همین است (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۹۱).

ظاهراً روایت درصدد بیان این نکته است که قصاص بدون رد فاضل دیه، اسراف می‌باشد. ممکن است گفته شود چون این آیه، آیه‌ای مکی است، پس لامحاله گزاره‌ای اخلاقی است، نه فقهی؛ زیرا ایمان در مکه در سال‌های بعثت فقط عبارت از کلمه توحید بود: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا». بعدها که پیامبر ص به مدینه آمد، احکام شرعی فرعی بیان شد و مسلمانان مجبور شدند آنها را انجام دهند. در پاسخ باید گفت چون جرم قتل از جرایمی است که طبع انسان‌ها و فطرت ایشان آن را حرام می‌داند، باید گفت در مکه نیز قتل حرام بوده است؛ به تعبیر دیگر جرایم بر سه گونه‌اند: جرایمی که عقل و فطرت انسان‌ها فارغ از دین و... آنها را جرم می‌دانند، جرایم دینی همچون حرمت شرب مسکر، و جرایم عرفی یا وضعی مانند نبستن کمر بند ایمنی. جرم قتل از مصادیق قسمت نخست است؛ در نتیجه این عمل از ابتدا حرام بوده است.

۴-۱. مشروعیت قصاص

این آیه یکی از آیاتی است که بر مشروعیت قصاص نفس دلالت می‌کند. مفسران و فقها برای مشروعیت قصاص علاوه بر آیاتی همچون «فمن إعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما إعتدى عليكم»، «کتب علیکم القصاص فی القتلی» و... به این آیه نیز برای مشروعیت قصاص استناد کرده‌اند.

۵-۱. آیات مشابه

مفاد این آیه در دو آیه دیگر نیز آمده است؛ مثلاً آیه ۱۵۱ سوره انعام: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِبَاهُمْ وَلا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَما بَطَّنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». یکی از صفات عبادالرحمان را این گونه برشمرده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثاماً» (فرقان: ۶۸). گفتمی است آیه ۱۵۱ سوره انعام، گویا خلاصه آیات ۲۲، ۲۳ و ۳۱-۳۳ سوره اسراء می باشد.

۲. تحلیل «و لا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق»

در صدر آیه می فرماید نفسی را که خداوند متعال کشتن آن را حرام کرده است، نکشید، مگر آنکه حق باشد. مفعول در حرم الله محذوف است؛ یعنی حرم الله قتلها (حلی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۳۵۸)؛ یعنی نکشید نفسی را خداوند متعال کشتن آن را حرام کرده است.

۱-۲. اصل حرمت

آیا از آیه شریفه می توان استفاده کرد که اصل در مورد هر انسانی فارغ از کیش و آیین وی یا هر ویژگی دیگر، آن است که کشتن وی حرام است؛ زیرا آیه با نهی شروع می شود: «لا تقتلوا»؟

پاسخ پرسش مذکور به این مسئله برمی گردد که آیا عبارت «التي حرم الله إلا بالحق» را قید توضیحی بدانیم یا قید احترازی؟ در صورت نخست، آری و در صورت دوم، خیر. اگر قید احترازی باشد، مفاد آیه آن است که انسان ها دو گروه اند؛ گروهی که خداوند متعال کشتن شان را حرام کرده، گروه دیگر را حرام نکرده است؛ در نتیجه نمی توان گفت اصل در هر انسانی فارغ از دین و هر خصوصیت دیگری، حرمت قتل است، بلکه باید دید آیا خداوند متعال او را در زمره «التي حرم الله» قرار داده است یا خیر. اگر قید

توضیحی باشد، مفاد آیه آن است که کشتن هر انسانی حرام است؛ مانند قید محترم و گرامی در عبارت «آقایان گرامی و بانوان محترم» که قید احترازی نیست. به نظر می‌رسد گرچه اصل در قیود، احترازی بودن است، ولی این قید، قید توضیحی است؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: «و لقد کرّمنا بنی آدم». در این آیه هر انسانی کرامت ذاتی دارد. اینکه قتل هر انسانی حرام باشد، با کرامت ذاتی سازگار است، و گرنه اگر از ابتدا برخی انسان‌ها مستحق مرگ باشند یا قتل ایشان حرمت نداشته باشد، دیگر کرامت ذاتی ندارند؛ بنابراین «الّتی حرّم الله» صفتی است که در مقام تنويع و تقسیم نیست، بلکه در مقام تعلیل «لا تقتلوا» می‌باشد. ضمن اینکه الف و لام در النفس، الف و لام جنس است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۱۳۴)، نه الف و لام ذکر، تا گفته شود معلوم نیست نفسی که کشتنش حرام است، کدام است. شاید گفته شود از روایت نبوی استفاده می‌شود که حرمت قتل در فرضی است که شخص ایمان بیاورد:

أمرت ان أقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلاّ الله فإذا قالوها عصموا دماءهم و أموالهم إلاّ بحقها و حسابهم علی الله. قیل و ما حقّها؟ قال: زنا بعد إحصان و كفر بعد إیمان و قتل نفس فیقتل بها: مأمور شدم با مردم بجنگم تا بگویند خدایی جز الله نیست. وقتی اقرار به توحید کنند، خون و مالشان مصون است، مگر اینکه حق اقتضا کند. پرسیده شد در چه صورت حق است؟ فرمود شخص پس از اینکه محصن بوده، زنا کند و بعد از اینکه مسلمان بوده، کافر شود و مرتکب قتل نفس شود که درمقابل آن کشته می‌شود (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۹۷).

چنان‌که برخی مفسران نوشته‌اند: «مراد آن است که نفسی را که خداوند به واسطه اسلام آوردن یا عهد و پیمان [ذمه] کشتن آن را حرام کرده است...» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۷).

در پاسخ باید گفت جهاد ابتدایی از اختصاصات پیامبر ﷺ است و به‌همین دلیل در منابع شیعه در این روایت عمدتاً واژه های «علی» و «منی» به کار رفته است: «قال النبیّ أمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلاّ الله فإذا قالوها فقد حرّم علیّ دماءهم و أموالهم» (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶۴). علی بن ابراهیم نیز این‌گونه نقل می‌کند: «... فإذا قالوها

عَصَمُوا مَنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۷۲). حتی می‌توان گفت در روایت مورد استناد، واژه «أمرت» یعنی «دستور داده شدم» به‌کار رفته است که ظهور در اختصاص این مطلب به پیامبر ﷺ دارد.

گفتنی است فخر رازی ذیل این آیه، شش دلیل برای اینکه «اصل در قتل، حرمت است» ذکر می‌کند: از جمله اینکه قتل ضرر است و اصل در امور مضار، حرمت است. پیامبر ﷺ فرمود: آدمی ساخته پروردگار است و کسی که ساخته پروردگار را خراب کند، ملعون است. آدمی برای اشتغال به عبادت ساخته شده است و این امر جز با عدم قتل محقق نمی‌شود. قتل افساد است و افساد حرام است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۰، ص ۳۳۳).

۲-۲. حرمت خودکشی

ممکن است بیان شود واژه نفس در آیه، اطلاق دارد؛ هم شامل نفس دیگران و هم شامل نفس خویش می‌گردد؛ بنابراین آیه بر حرمت خودکشی نیز دلالت دارد. چنانچه قشیری در تفسیر آیه می‌نویسد: «لایجوز قتل نفس الغیر بغیر الحق و لا للمرء أن یقتل نفسه ایضا بغیر الحق» (قشیری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۴۷). دور از ذهن نیست که آیه بر حرمت خودکشی دلالت داشته باشد؛ زیرا ادامه آیه از سلطنت ولی دم بر قصاص قاتل صحبت می‌کند. ضمن اینکه شاید نتوان موردی را یافت که خودکشی بحق باشد.

۲-۳. حق

حق در لغت، ضد باطل معنا شده است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۶). ابن‌فارس می‌نویسد: «حاء و قاف اصل واحد است که دلالت بر محکم کردن چیزی و صحیح‌بودن آن می‌کند؛ پس حق نقیض باطل است» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۵).

در برخی روایات در سه مورد قتل نفس، زنای محصن و ارتداد، قتل جایز شمرده شده است؛ در نتیجه قتل در این موارد، حق محسوب می‌شود، ولی حق به این موارد منحصر نیست و حصر، حصر حقیقی نیست (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۷)؛ زیرا قتل در

موارد دیگری همچون قتل متجاوز در دفاع مشروع، لواط و... نیز جایز شمرده شده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۱۳۴). افزون بر این ممکن است همه موارد را به این سه مورد برگرداند؛ البته با تأویل و سختی. از برخی نقل شده است که موارد جواز قتل همگی به این سه مورد برمی‌گردد (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۴۵۲).

گفتنی است در مواردی که قتل بحق است، فی‌الجمله جایز است، اما اینکه واجب است یا حکمش جواز بالمعنی الأخص باشد را باید در هر مورد بررسی کرد؛ مثلاً قتل متجاوز اگر دفاع متوقف بر آن باشد، واجب است، ولی کشتن قاتل برای ولی دم جایز است، بلکه توصیه به عفو و گذشت شده است.

۳. تحلیل «و من قتل مظلوماً»

ابن فارس دو معنا برای ماده ظاء و لام و میم ذکر می‌کند؛ یکی خلاف نور و روشنایی و دیگری که مناسب بحث ماست، از روی تعدی و عدوان چیزی را در غیر جایگاه خودش نهادن (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۶۸). باتوجه به اینکه مظلوماً در مقابل بالحق به کار رفته است؛ پس معنای آن لیس بالحق می‌باشد، یعنی کسی که حقش کشته شدن نبوده است.

۳-۱. «مظلوماً» و نوع قتل

قتل به سه قسم عمد، شبه‌عمد و خطای محض تقسیم می‌شود. پرسش اینکه در کدام یک از این سه قسم، مقتول، مظلوماً کشته شده است؟ برخی نوشته‌اند: «مظلوماً دلالت می‌کند بر اینکه قتل عمد، عدوان است؛ زیرا خطا ظلم نامیده نمی‌شود» (مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۷، ص ۴۰۲). البته قتل خطا بر دو نوع شبه‌عمد و خطای محض است. آیا هردو غیرظلم‌اند؟ در پاسخ باید معنای مظلوماً روشن شود؛ زیرا اگر در تفسیر مظلوم، فقط و فقط به مقتول نظر داشته باشیم و کاری به قاتل نداشته باشیم، در این صورت مقتول در قتل غیرعمد اعم از شبه‌عمد و خطای محض، مظلوماً کشته شده است؛ به عبارت دیگر مظلوماً به معنای آن است که مقتول مستحق مرگ نبوده است: «من قتل

مظلوماً غیر مستوجب للقتل» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۹۰). روشن است که در همه انواع قتل، مقتول مستحق مرگ نبوده است. آلوسی می‌نویسد:

و من قتل مظلوماً بغير حق یوجب قتله أو یبیحه للقاتل ... سلطاناً أی تسلط و إستیلاء علی القاتل بمؤاخذته بأحد الأمرین القصاص أو الدیة و قد تتعین الدیة كما فی القتل الخطأ والمقتول خطأ مقتول ظلماً بالمعنی الذی أشیر إلیه و إن قلنا لا إثم فی الخطأ لحديث رفع عن أمّتی الخطأ (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۷).

باید گفت در قتل خطای محض، مقتول مظلوماً کشته نشده است؛ زیرا وصف مظلوم برای مقتول، حاکی از آن است که قاتل ظالم بوده، در قتل خطای محض با توجه به اینکه قاتل نه قصد فعل واقع شده بر مقتول و نه قصد قتل او را دارد؛ مانند آنکه به سمت شکاری تیراندازی کرده، تیر او به انسانی اصابت کند؛ بنابراین نمی‌توان گفت قاتل ظالم است، ولی به نظر می‌رسد در برخی موارد در قتل شبه‌عمد که قاتل قصد فعل واقع شده بر مقتول را دارد، ولی قصد قتل او را ندارد، صدق ظلم می‌کند و آن هم مواردی که فعل قاتل، عدوانی باشد؛ مثلاً یکی از موارد شبه‌عمد، جنایات پزشک است و در این مورد در صورتی که پزشک تقصیر نکرده باشد، نمی‌توان گفت پزشک ظالماً کسی را کشته است، ولی اگر کسی به ناحق دیگری را بزند، بدون اینکه قصد قتل او را داشته باشد، ظالم صدق می‌کند؛ مثلاً کسی دیگری را بی‌جهت می‌ترساند و او می‌میرد. از عبارت برخی استفاده می‌شود که قتل در آیه شامل قتل خطایی نیز می‌شود؛ حتی قتل خطایی محض؛ زیرا مقصود از «قتل مظلوماً» آن است که بدون اینکه شخص کاری کرده باشد که قتلش مباح باشد، کشته شده است؛ گرچه عدواناً به قتل نرسیده است؛ در نتیجه سلطنت ولیّ دم شامل دیه می‌شود (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۷۳). به تعبیر دیگر آیه می‌گوید هر کس کشته شود در حالی که مستحق مرگ نبوده است، ما برای ولیّ دم سلطنت قرار دادیم؛ حال اگر قتل عمده عدوانی باشد، ولیّ دم می‌تواند قصاص کند و اگر قتل عمده نباشد، ولیّ دم می‌تواند دیه بگیرد. البته این معنا دور از سیاق آیه است؛ اولاً، لا تقتلوا همانند بقیه نواهی و اوامر آیه همچون «لا تقربوا الزنا» و... حاکی از کاری عمدی است، نه خطایی؛ ثانیاً، ادامه آیه که می‌فرماید: «فلا یسرف

فی‌القتل» حاکی از آن است که قتل عمدی بوده است و تفاوت نمی‌کند ضمیر فلایسرف به ولیّ دم برگردد یا به قاتل.

در قتل عمد، ظلم صدق می‌کند. البته هر عمدی ظلم نیست؛ مثلاً قتل در تترس. اگر کفار حربی هنگام جنگ با مسلمانان، مسلمانی را سپر بلای خود سازند، به‌گونه‌ای که اگر مسلمانان بخواهند با آنها بجنگند، لامحاله آن مسلمان کشته می‌شود، در این فرض فقها گفته‌اند کشتن آن مسلمان جایز است و قصاصی به‌دنبال ندارد.

می‌توان گفت از آنجا که هم بر کشته‌شده در برخی موارد قتل شبه‌عمد و هم موارد قتل عمد، مظلوماً صدق می‌کند، آیه درصدد بیان این نیست که چه مقتولی مظلوم است و چه مقتولی مظلوم نیست. به عبارت دیگر ظلم یعنی تجاوز از حق چنان‌که از آیه نیز استفاده می‌شود، اما اینکه در چه موردی ظلم صدق می‌کند، باید نخست موارد حق را شناخت تا خلاف آن بشود ظلم. درحقیقت ظلم، مفهومی ثانوی است؛ در نتیجه نمی‌توان با این نظر موافق بود که حکم اشتباه در هدف در فرضی که هم فرد مقصود و هم مقتول هر دو محقون‌الدم باشند، قصاص است؛ زیرا: «این جنایت به‌روشنی ظالمانه است و مشمول: و من قتل مظلوماً» (مزروعی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۱۷).

اگر چنین باشد، در شبه‌عمد نیز آنجا که فعل عدوانی باشد، صدق ظالمانه و مظلوماً می‌کند و قاعدتاً باید قصاص داشته باشد و به همین دلیل باید به تخصیص آیه مزبور به ادله شبه‌عمد قائل شد؛ حرفی که هیچ‌کس نگفته است؛ زیرا اصولاً تنافی میان این دو دلیل ندیده‌اند تا به تخصیص قائل شوند.

۳-۲. ضابطه موجب قصاص

موجب قصاص یعنی آنچه سبب می‌شود شخصی را بتوان قصاص نفس کرد. فقها ضابطه موجب قصاص را «إزهاق النفس المعصومة المكافئة عمداً عدواناً» (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۴) بیان کرده‌اند. در این ضابطه، معصومه، مکافئه صفت نفس، عمداً و عدواناً قید قتل اند؛ بنابراین کشتن نفس غیرمعصوم و غیرمکافی قصاص ندارد. همچنین کشتن نفس معصوم و مکافی که از روی عمد یا عدوان نباشد، قصاص به‌دنبال ندارد. به نظر

می‌رسد واژه «عدواناً» از واژه «مظلوماً» در آیه شریفه اقتباس شده است؛ زیرا عدوان یعنی ظلم، ستم و تجاوز از حق. مظلوماً نیز در آیه شریفه در مقابل بالحق آمده است و به معنای تجاوز از حق می‌باشد. افزون بر این ممکن است فرازهایی از آیات ۲۹ و ۳۰ سوره نساء در این اقتباس سهیم باشند: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا». واژه عدوان در قرآن کریم در کنار واژه اثم در پنج آیه دیده می‌شود (بقره: ۸۵ / مائده: ۲ و ۶۲ / مجادله: ۹۸).

در برخی کتب فقهی بحثی مطرح شده است که آیا قید عدواناً زاید است یا خیر؟ زیرا هر قتل عمد نفس معصومه مکافئی، عدوان نیز به‌شمار می‌رود؛ در نتیجه قصد معصومه، ما را از قید عدوان بی‌نیاز می‌کند؛ به همین دلیل این قید یا زاید است یا باید توجیه کرد (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۱۴). این اشکال تا آنجا که نویسنده تتبع کرده است، پاسخ داده نشده و برخی پاسخ‌ها چنان‌که خود فقها نیز بیان کرده‌اند، صحیح نیست؛ مثلاً اینکه گفته شده است معصومه ناظر به مهدورالدم مطلق و عدوان ناظر به مهدورالدم نسبی است و بر همین اساس با قید معصومه، زانی به عنف و مرتدّ خارج می‌شود که مهدورالدم مطلق‌اند و با قید عدوان، قاتل که نسبت به ولیّ دم مهدورالدم است. این پاسخ قانع‌کننده نیست؛ زیرا می‌توان گفت قید معصومه، ما را از موارد مهدورالدم نسبی بی‌نیاز می‌کند؛ چراکه نفس قاتل نسبت به ولیّ دم معصوم به‌شمار نمی‌رود.

با این حال به نظر می‌رسد قید عدواناً و مظلوماً زاید نیست و لازم است در ضابطه قصاص آورده شود؛ به همین دلیل باید مورد یا مواردی ذکر شود که نفس معصومه مکافئی عمداً به قتل برسد، ولی چون قتل عدوانی نیست، قصاص نداشته باشد؛ آیا چنین مواردی داریم؟

پاسخ مثبت است:

نخستین مورد قتل در تترّس که پیش‌تر اشاره شد. روشن است مسلمانی که به وسیله کفار حربی به‌عنوان سپر بلا استفاده شده است، نفس مکافی معصومه می‌باشد، ولی کشتن عمدی او قصاص ندارد؛ زیرا عدواناً نیست و شرع آن را اجازه

می دهد. طبیعتاً اگر قید عدواناً از ضابطه قصاص حذف شود، کشتن چنین مسلمانی باید قصاص داشته باشد.

دومین مورد، قتل در اکراه بر قتل عمد است. بر مبنای آیت‌الله خوئی که معتقد است اگر به کسی بگویند بکش و گرنه تو را می‌کشیم، اکراه‌شده مخیر است نکشد یا بکشد، ولی اگر گشت، به پرداخت دیه محکوم می‌شود؛ زیرا امر دایر است میان وجوب حفظ نفس و حرمت قتل دیگری و عقل در دوران امر میان وجوب و حرمت به تخییر حکم می‌کند. به طبع در این فرض قتل عمد نفس معصومه مکافی رخ داده است، ولی عدواناً نیست؛ زیرا وصف حرمت و عدوان ندارد. همچنین در مواردی که وعید بیش از قتل است، به نظر می‌رسد طبق نظر مشهور نیز باید به جواز قتل قائل شد؛ برای مثال اکراه‌کننده به اکراه‌شونده بگوید فلانی را بکش، و گرنه تو و خانواده و فرزندان را همگی می‌کشم. غیر از این دو نمونه، چهار مورد دیگر را نیز می‌توان اشاره کرد که قتل عمد نفس محترمه مکافی قصاص به دنبال ندارد (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۵، ص ۲۴-۲۵)؛ بنابر این قید، عدواناً زاید نیست.

۳-۳. نقد و بررسی نظر شافعی در «مظلوماً»

به شافعی نسبت داده شده که معتقد است مظلوماً نکره بوده، در نتیجه مقتول باید در مظلومیت کامل باشد تا کشتن او قصاص به دنبال داشته باشد، و گرنه اگر مقتول مظلوم باشد، ولی مظلومیت وی کامل نباشد، مشمول این حکم نمی‌شود؛ به همین دلیل اگر مسلمانی کافری ذمی را عمداً بکشد، قصاص نمی‌شود؛ زیرا ذمی مشرک است و گناه او در شرک بخشیده نشده است؛ پس مظلومیت وی کامل نیست.

این مطلب منقول از او مورد پسند برخی مفسران شیعه و سنی واقع شده است (فاضل کاظمی، [بی تا]، ج ۴، ص ۲۲۲). فخر رازی سخن شافعی را می‌پذیرد و معتقد است نمی‌توان به این آیه تمسک کرد که مجازات هر قتل عمدی قصاص است. همچنین برای قتل ذمی و عبد به وسیله مسلمان و حر نمی‌توان به استناد این آیه، قصاص در نظر گرفت (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۰، ص ۳۳۵). اگر این مطلب را در مظلوماً بپذیریم،

کشتن مرتکبان جرایم حدی مستوجب اعدام بدون اذن امام و حاکم، قصاص به دنبال ندارد. دور از ذهن نیست گفته شود در اتانازی یا مرگ شیرین که مقتول به کشته شدن رضایت دارد، قصاص نیست؛ زیرا وی «مظلوماً» کشته نشده است یا مظلومیت وی کامل نیست. اما روشن است که این مطلب صحیح نیست.

در نقد اینکه تنکیر «مظلوماً» دلالت بر کمال مظلومیت می نماید می توان گفت «مظلوماً» حال است و در زبان عربی واجب است حال نکره باشد و گاه که معرفه بیاید، به نکره تاویل می شود مانند «جئتك وحدی» که به «جئتك منفرداً» تاویل برده می شود. بدین ترتیب با توجه به اینکه «مظلوماً» حال است و در زبان عربی حال نمی تواند معرفه بیاید، افاده کمال نمودن «مظلوماً» باطل می شود، زیرا امکان معرفه آوردن «مظلوماً» وجود ندارد تا از اینکه خداوند این واژه را نکره به کار برده و نه معرفه بفهمیم خداوند اراده کمال مظلومیت را نموده و اگر اراده کمال نکرده بود، آن را معرفه می آورد.

اگر مظلوماً تنکیر و دلالت بر کمال مظلومیت نماید، سلطاناً نیز تنکیر و دلالت بر کمال می نماید؛ در نتیجه باید بگوییم سلطه ولی دم بر قاتل، کامل است و او می تواند قصاص کند، دیه بگیرد، عضو قاتل را قطع نماید و...

۴-۳. قتل قاتل به وسیله غیر ولی دم و مأذون از سوی او

اگر کسی غیر از ولی دم بدون اذن ولی دم قاتل را بکشد، قصاص می شود؛ زیرا قاتل در این فرض مظلوماً کشته شده است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۷). گذشت که اگر نظر شافعی درباره تنکیر مظلوماً پذیرفته شود، کشتن مهدورالدم بدون اذن امام قصاص ندارد.

۵-۳. قتل مهدورالدم به وسیله غیر امام و حاکم

یکی از شرایط قصاص آن است که مقتول، معصوم‌الدم باشد و کشتن مهدورالدم، قصاص به دنبال ندارد. مهدورالدم بر دو قسم است؛ مطلق و نسبی. مهدورالدم مطلق

کسی است که خونش نسبت به همگان هدر باشد؛ مانند سَابِ النَّبِيِّ ﷺ. مهدورالدم نسبی کسی است که خونش فقط نسبت به برخی هدر است و نسبت به دیگران هدر نیست؛ مثل قاتل که نسبت به ولیّ دم خونش هدر است و اگر کسی غیر از ولیّ دم بدون اذن ولیّ دم او را بکشد، مرتکب قتل عمد موجب قصاص شده است.

مشهور فقها می‌گویند مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات همچون مرتکب زناى محصنه، زناى به عنف و زناى با محارم، کسی که سه‌بار جرم حدی یکسانی را انجام داده و هربار حد بر وی جاری شده است و بار چهارم مرتکب همان جرم می‌شود و... مهدورالدم مطلق اند و اگر کسی بدون اذن حاکم او را بکشد، قصاص نمی‌شود، گرچه تعزیر می‌شود؛ زیرا کشتن این‌گونه اشخاص در صلاحیت امام و حاکم است.

برخی با استناد به آیه محل بحث نوشته‌اند وقتی شرع مقدس حکم زناى به عنف و... را قتل بیان کرده است، مرتکبان چنین اعمالی اگر کشته شوند، مظلوما کشته نشده‌اند (شوشتری، ۱۴۰۶، ج ۱۱، ص ۲۷۰). درمقابل برخی می‌گویند خون این‌گونه اشخاص فقط نسبت به حاکم هدر است و در نتیجه قاتل این‌گونه اشخاص، قصاص می‌شود (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۸۲-۸۳). اکنون آیا در تأیید نظر اخیر، می‌توان به آیه استناد کرد و گفت مقتول، مظلوماً کشته شده است؛ به‌خصوص که حتی بر مبنای مشهور، تعزیر وجود دارد و قاتل مرتکب فعل حرام شده است؟ مخصوصاً در صورتی که قاتل از - مثلاً - زناى به عنف مقتول و... خبر نداشته و پس از قتل، معلوم شده است که مقتول، زانی به عنف بوده است؟ برخی فقها معتقدند آیه شریفه شامل محل بحث می‌شود (خویی، ۱۴۲۴، ص ۲۴۸) و کسی که مدعی است کشتن چنین اشخاصی قصاص ندارد، باید اثبات کند چگونه این آیه و دلایلی مانند آن که بر قصاص قاتل دلالت دارند، شامل آن نمی‌شوند (تبریزی، ۱۴۲۶، ص ۱۴۵). برخی معتقدند: «کشتن چنین اشخاصی چه در زمان حضور و چه غیبت توسط غیر امام ﷺ یا فقیه جامع‌الشرایط، ظلم است و در نتیجه مشمول آیه» (فیاض، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۴۵).

۳-۶. مقتول در عمل نوعاً کشنده بدون قصد قتل

قتل در صورتی عمد است که قاتل به قصد قتل دیگری کاری انجام دهد که باعث مرگ دیگری شود. اکنون اگر قاتل، قصد قتل نداشته باشد، ولی کاری انجام دهد که نوعاً کشنده است؛ مثلاً با سنگ یا آهن به سر دیگری بکوبد و او کشته شود، آیا مرتکب قتل عمد شده است و قصاص می‌شود؟ فقهای شیعه و برخی فقهای اهل سنت این مورد را نیز قتل عمد می‌دانند، ولی از ابوحنیفه نقل شده است که آن را عمد نمی‌دانند. ممکن است کسی در ردّ نظر ابوحنیفه نیز به آیه شریفه استناد کند؛ چراکه چنین کسی مظلوماً کشته شده است و در نتیجه ولیّ دم می‌تواند قاتل را قصاص کند. همچنین این آیه تفصیل میان آلات قتل نداده است و نمی‌گوید اگر قتل با آهن یا چیز دیگری باشد، برای ولیّ دم سلطنت بر قصاص است (سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۵۵۱). افزون‌براین به برخی روایات می‌تواند استناد شود؛ از جمله از قتاده نقل است: «انه قال فی الآیة من قتل بحدیة قتل بحدیة و من قتل بخشبة قتل بخشبة و من قتل بحجر قتل بحجر» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۶۸). این روایت هم بر اصل قصاص و هم بر مماثلت در وسیله قصاص دلالت می‌کند. شیخ طوسی می‌نویسد:

در قتل عمد عدوانی فرق نمی‌کند جراحت یا آلت قتل کوچک باشد یا بزرگ؛ چون در هر صورت صدق می‌کند که مقتول، مظلوماً کشته شده است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۱۱۶/ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۳۲۹).

۳-۷. ثبوت یا عدم ثبوت «قتل مظلوماً» در فرض شک در دفاع

هر قتل عمدی قصاص ندارد، بلکه اولاً، شرایطی در قاتل لازم است مثل بلوغ و عقل؛ ثانیاً، شرایطی همچون عقل در مقتول لازم است؛ ثالثاً، موانع مسئولیت مانند دفاع مشروع و... نباید باشد. البته می‌توان قسم اخیر را به شرایط مقتول برگرداند؛ یعنی مهاجمی که در دفاع مشروع کشته شده باشد، مهدورالدم است و یکی از شرایط قصاص، محقون‌الدم بودن مقتول است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر کسی عمداً دیگری را بکشد و همه شرایط قصاص اعم از شرایط قاتل و شرایط مقتول

موجود باشد، ولی قاتل ادعا کند که مقتول قصد تجاوز به نفس، عرض یا مال وی را داشته است، اما نتواند آن را اثبات کند، آیا می‌توان با اصل عدم دفاع، عدم تجاوز و... قاتل را قصاص کرد؟ برخی فقها پاسخ مثبت داده‌اند:

اگر شخصی را در منزلش بکشد و ادعا کند که به قصد تجاوز بر جان یا عرض یا مالش وارد منزلش شده است و ورثه مقتول آن را نپذیرند، بر قاتل لازم است ادعایش را اثبات نماید؛ پس اگر بی‌بینه‌ای بر آن یا بر آنچه ملازم آن است، اقامه کند که هیچ، و الا از او قصاص گرفته می‌شود (خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۲۴).

ایشان دو دلیل برای این حکم می‌آورند: اولاً، قصاص مقتضای اصل است؛ زیرا اینکه قاتل مرتکب قتل عمد شده که موجب قصاص است، بالوجدان معلوم است، ولی او ادعای دفاع از جان یا عرض یا مال دارد و در صورتی که شک در دفاع باشد، اصل، عدم دفاع است؛ ثانیاً، صحیحه دود بن فرقد که در ادامه خواهد آمد نیز بر این مطلب دلالت می‌کند (همان).

در مقابل برخی مراجع شاگرد ایشان پاسخ منفی داده‌اند؛ زیرا موضوع قصاص را «قتل مظلوماً» دانسته، این عنوان را عنوان وجودی می‌دانند، نه عنوان عدمی؛ در نتیجه با اصل عدم دفاع، این عنوان وجودی ثابت نمی‌شود و قصاص منتفی است:

اگر نتواند بی‌بینه اقامه کند، آیا بر او قصاص است؟ پاسخ آن است که قصاص ثابت نمی‌شود؛ زیرا قصاص بر بخش خاصی از قتل عمدی مترتب است که به مقتضای فرمایش خداوند «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» عبارت است از قتلی که ظلم و عدوان باشد. ثبوت قتل ظلم و عدوان یا به اقرار قاتل است، یا به اقامه بی‌بینه بر او [و در محل بحث، نه تنها قاتل اقرار به قتل ظلم و عدوان کرده، بلکه برعکس مدعی است قتل به جهت دفاع بوده و نه بی‌بینه‌ای علیه وی به ارتکاب چنین عملی شهادت داده‌اند] (فیاض، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۱۸-۳۱۹).

ایشان در ادامه با طرح پرسش و پاسخی که ناظر به اصل عدم تجاوز و عدم دفاع

است، می‌نویسد:

این ادعا که قتل عمدی که موضوع قصاص است، مقید به عنوان عدمی است و آن قتل عمدی که دفاع از نفس یا عرض یا مال نباشد، پس هرگاه شک در دفاع شود، مقتضای

اصل، عدم دفاع است [و در نتیجه قتل عمد عدم دفاعی ثابت و قصاص لازم است] جداً دفع می‌شود [و نادرست است]؛ زیرا موضوع قصاص همان‌گونه که گذشت، مقید به عنوان وجودی است که عبارت از عنوان ظلم باشد و در نتیجه قتل عمدی ظلمی موضوع قصاص است، نه قتل عمد مطلق و نه قتل عمدی که مقید به عنوان عدمی است و روشن است که نمی‌توان با اصل اثبات کرد که قتل، ظلمی است و در نتیجه ورثه مقتول اگر ادعا می‌کنند که مقتول از روی عدوان و ستم کشته شده است، باید آن را با بیّنه اقامه کنند، و الاً مقتضای اصل آن است که قتل، عدوانی و ظلمی نبوده است و در نتیجه امر به دیه منتقل می‌شود [و قاتل باید دیه بدهد]؛ زیرا در ثبوت دیه اینکه قتل در دفاع از نفس یا عرض یا مال نبوده است، کفایت می‌کند [در ثبوت دیه عنوان عدمی قتلی که دفاعی نباشد، کفایت می‌کند] (همان، ص ۳۱۹).

براین اساس اگر کسی دیگری را بکشد و ادعا کند که مقتول، قصد تجاوز به جان، مال یا ناموسش را داشته است، اگر تجاوز او و دفاع خویش را اثبات کند، قصاص و دیه ای بر او نیست و اگر اثبات نکند، به پرداخت دیه محکوم می‌شود، مگر اینکه اولیای مقتول اثبات کنند که قتل دفاعی نبوده است؛ بنابراین با اصل عدم دفاع نمی‌توان قاتل عمد را قصاص کرد.

درعین حال نمی‌توان با سخن مذکور، همراهی کرد؛ زیرا:

اولاً، اگر این مطلب درست باشد، در ضرب و جرح، قطع عضو و... نیز جاری است؛ مثلاً اگر کسی گوش دیگری را ببرد یا دیگری را بزند و مدعی شود که در دفاع او را زده است و نتواند آن را اثبات کند، صرف ادعا باید حکم به عدم قصاص داد؛ زیرا موضوع قصاص اعتداست: «فمن إعتدى عليك فاعتدوا عليه بمثل ما إعتدى عليكم» و اعتدا امر وجودی است و با اصل عدم دفاع ثابت نمی‌شود. آنگاه آیا موردی باقی می‌ماند که بتوان حکم قصاص داد؛ زیرا در غالب موارد، جانی ادعا می‌کند مجنی علیه مستحق جنایت بوده است.

ثانیاً، باتوجه به صدر آیه که می‌فرماید: «و لا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق»، روشن می‌شود که مقصود از «من قتل مظلوماً» یعنی کسی که بحق کشته نشده است؛ پس «من قتل مظلوماً» یعنی «من قتل قتلاً لیست بحق»؛ چنان‌که فیض کاشانی می‌نویسد: «من قتل

مظلوماً غیر مستوجب للقتل» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۹۰). در این صورت موضوع قصاص، امر عدمی می‌شود و در فرضی که شک در آن باشد که مقتول بحق کشته شده است یا نایحق، می‌توان گفت اصل آن است که به حق نبوده است.

ثالثاً، چگونه می‌توان میان مطلب مذکور و آنچه پیش‌تر از ایشان نقل شد، جمع کرد که معنقدند کشتن مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات، قصاص به دنبال دارد؛ زیرا وی مظلوماً کشته شده است. به تعبیردیگر چرا کشتن مرتکب جرم حدی مستوجب قتل - که باید توسط حاکم صورت گیرد - قصاص دارد، ولی کشتن کسی با ادعای اینکه قتل او در دفاع مشروع بوده است، قصاص ندارد؟

رابعاً، از برخی روایات استفاده می‌شود که صرف ادعای متجاوز بودن مقتول برای سقوط قصاص کفایت نمی‌کند؛ مثلاً در صحیححه دودبن فرقد آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

دودبن‌علی از من سؤال کرد مردی مردی را کشته است که به خانه او وارد می‌شده و او را از این کار نهی کرده است و او نپذیرفته است. پس به نزد سلطان می‌رود و سلطان می‌گوید اگر چنین کرد [و وارد خانه‌ات شد] او را بکش و او را کشته است. حکم او چیست؟ گفتم: حکم من آن است که نباید او را بکشد. اگر چنین باشد، هرکس می‌تواند نسبت به دشمنش بگوید وارد منزل شده و او را کشته (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۳۵).

آیت‌الله خوئی به استناد همین روایت در محل بحث به قصاص صاحبخانه قائل است (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۴۱، ص ۴۲۴).

ممکن است گفته شود در روایت مذکور سخنی از قصاص نیست و فقط از این مطلب که صاحبخانه نباید مرتکب قتل شود، سخن به میان آمده است؛ پس روایت ناظر به فرض شک در صحت و سقم ادعای قاتل نیست، اگر هم باشد، دلالت بر قصاص نمی‌کند، ولی پاسخ این است که ظاهر روایت و پرسش دودبن‌علی و پاسخ امام صادق علیه السلام ناظر به فرض شک در صحت و سقم ادعای صاحبخانه مبنی بر ورود بدون اذن مقتول به منزل اوست؛ زیرا در برخی روایات آمده است که اگر کسی بدون اذن به خانه

دیگری نگاه کند تا بخواهد ناموس دیگری را ببیند، می‌توان او را نهی کرد و اگر نپذیرفت، او را زد؛ حتی اگر منجر به کورشدن یا کشته‌شدن او شود، اشکالی ندارد و قصاص و دیه‌ای بر جانی و قاتل نیست (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۶۷-۶۸). فقها نیز بدین روایات فتوا داده‌اند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۴) و این مطلب از بدیهیات فقه است که برای دفاع از نفس، عرض و حتی مال می‌توان در صورت وجود شرایط، مرتکب قتل متجاوز شد. ذیل روایت که «اگر چنین باشد، هرکس می‌تواند دشمنش را بکشد و بگوید وارد منزل شده است» این ظهور را تقویت می‌کند. گویا امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید صرف ادعای تجاوز و ورود بدون اذن، پذیرفته نمی‌شود که اگر چنین باشد، راه برای آدم‌کشی و فرار از قصاص باز می‌شود. پس روایت ناظر به فرض شک در صحت و سقم ادعای صاحبخانه قاتل است و ذیل روایت که «اگر چنین باشد، راه فرار از قصاص با ادعای ورود بدون اذن باز می‌شود»، ظهور در این امر دارد که قاتلی که نتوانسته است ادعایش را ثابت کند، قصاص می‌شود.

۳-۸. کشتن محقون الدم به خیال مهدورالدم بودن

یکی از شرایط تعلق قصاص و دیه آن است که مقتول باید محقون الدم باشد؛ در نتیجه کشتن کسی که نسبت به قاتل مهدورالدم است، قصاص و دیه‌ای به دنبال ندارد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر کسی از محقون الدم بودن مقتول بی‌اطلاع باشد و به‌زعم مهدورالدم بودن او را بکشد، آیا قصاص می‌شود؟ شیخ طوسی در مورد خاصی با تمسک به آیه شریفه محل بحث، چنین شخصی را کسی می‌داند که «مظلوماً» کشته شده است و قاتل را مستحق قصاص می‌داند:

اگر مردی مرتد شود و سپس مسلمانی او را تنها ببیند و او را به اعتقاد اینکه کماکان مرتد است، بکشد و سپس روشن شود که او رجوع به اسلام کرده است، پس اگر می‌دانسته که او رجوع به اسلام کرده است، بدون هیچ‌گونه اختلاف نظری بر او قصاص است، اما اگر نمی‌دانسته، باز بر او قصاص لازم است. نیز اگر کافری ذمی را ببیند و او را بکشد و فکر کند که او کافر است و سپس روشن شود که مسلمان بوده است یا شخصی را که برده بوده، بکشد و سپس روشن

شود که آزاد شده بوده، در همه این موارد بر قاتل قصاص لازم است. شافعی دو نظر دارد؛ یکی اینکه قصاص بر او نیست و دیگری مثل آنچه ما گفتیم. دلیل ما آیه «النفس بالنفس» و «و من قتل مظلوماً» و «ولکم فی القصاص حیاة» ... است (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۳).

شیخ طوسی در المیسوط نیز به قصاص معتقد است و دلیل را ظاهر قرآن کریم می‌داند و ظاهر مرتدی که آزاد است، توبه است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۷۲). امین‌الاسلام طبرسی نیز به این نظر معتقد است (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۲۹). همچنین ابن‌شهر آشوب و قاضی ابن‌برّاج بدان معتقدند (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۲۱ / ابن‌برّاج، ۱۴۱۱، ص ۲۲۹-۲۳۰). ظاهر کلام محقق اردبیلی همین است (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۳۴۴). در این مسئله برخی به سقوط قصاص و ثبوت دیه معتقدند (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۴۰ / نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۶۳۵-۶۳۶ / خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۹۵ / خویی، ۱۴۲۰، ج ۴۱، ص ۴۰۷) و برخی همچون محقق حلّی و علامه حلّی گفته‌اند در ثبوت قصاص، تردید است، ولی صراحتاً نگفته‌اند قصاص نیست (حلّی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۷۳ / همو، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۹۰ / همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۷۵ / همو، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۹۳). باید دانست که محل بحث در مرتد ملی است که اگر توبه کند، همه احکام اسلام بر او مترتب می‌شود؛ از جمله اینکه کشتن او سبب قصاص است؛ به همین دلیل آیت‌الله خویی بحث را فقط در مرتد ملی مطرح کرده است. همچنین می‌توان در زن مرتد فطری که به هیچ عنوان کشته نمی‌شود، این بحث را جاری دانست.

به نظر می‌رسد حکم قصاص از جهاتی قابل نقد است:

اولاً، یقیناً مواردی از قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن وجود دارد که به هیچ عنوان حکم قصاص ندارد و آن در مورد مجریان قانون و مانند آن است؛ مثلاً اگر شهود به اشتباه علیه کسی شهادت به ارتکاب زنا می‌دهند و قاضی حکم به اعدام دهد و پس از آن روشن شود که شهود اشتباه کرده‌اند، طبعاً نه شهود قصاص می‌شوند و نه مجریان

حکم که به اعتقاد زناى موجب قتل، حد قتل را اجرا کرده اند. اگر شهود علیه کسی به ارتکاب قتل عمد به اشتباه شهادت دهند و ولّی دم متهم به قتل را قصاص کند و سپس روشن شود که شهود در حال شهادت، فاسق بودند، ولّی دم قصاص نمی شود؛ زیرا نمی توان گفت او مرتکب قتل عمد عدوانی شده است (خوبی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۹۷). گرچه مقتول مستحق مردن نبوده است، ولی چون قاتل ناآگاه بوده و در جهلش معذور است، نمی توان گفت از روی عدوان و ظلم او را کشته است.

ثانیاً، اگر این امر صدق کند که مقتول مظلوماً کشته شده است، باید به تخصیص این آیه در این موارد قائل شد. مستند این تخصیص، آیه ۹۲ سوره نساء است: «و ما کان لمؤمن أن یقتل مؤمناً إلا خطأ و من قتل مؤمناً خطأ فتحریر رقبة مؤمنه و دية مسلمة إلى أهله...»؛ زیرا مفسران در شأن نزول این آیه گفته اند این آیه در حق مسلمانی نازل شد که شخصی را به خیال اینکه کافر حربی است، کُشت و سپس معلوم شد مقتول اسلام آورده، او خبر نداشته است. نزد پیامبر ﷺ آمد و این آیه نازل شد و دستور به پرداخت دیه و کفاره داده شد. این مورد نیز قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن مقتولی است که در واقع مهدورالدم نبوده است.

۹-۳. مقتول در اکراه بر قتل با وعید قتل

اگر کسی را اکراه به قتل کند و وعید کمتر از قتل باشد و اکراه شونده مرتکب قتل شود، قصاص می شود؛ زیرا چنین قتلی قتل عدوانی و از روی ظلم است (خوبی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۴). اکنون اگر وعید قتل باشد، یعنی بگوید فلانی را بکُش، و گرنه تو را می کشم، مشهور فقها معتقدند باز قصاص می شود، ولی آیت الله خوبی معتقد است چون مورد از موارد باب تزاحم است (تزاحم حرمت قتل دیگری با وجوب حفظ نفس)، اکراه شونده مخیر است و چنین قتلی عدوانی و ظلم نیست (همان).

به نظر می رسد اگر بگوییم چنین قتلی عدوانی است، ولی قصاص ندارد، بهتر از آن است که بگوییم عدوانی نیست؛ به عبارت دیگر اگر به تخصیص آیه قائل شویم، بهتر از آن است که به تخصص نظر دهیم؛ زیرا اولاً، در تزاحم و دوران امر میان محذورین

حرمت قتل دیگری در کنار وجوب حفظ نفس فعلیت دارد و به همین دلیل حتی اگر اکراه‌شونده مرتکب قتل نشود، مأجور است؛ چون به نهی (حرمت قتل دیگری) گردن نهاده است؛ ثانیاً، شاهد بر عدوانی بودن قتل، روایت معتبره سکونی از امام صادق علیه السلام می‌باشد که در مورد عبد وارد شده است:

قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: في رجل أمر عبده أن يقتل رجلاً فقتله، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: و هل عبد الرجل إلا كسوطه أو كسيفه؟ يقتل السيد و يستودع العبد السجن: أمير مؤمنان عليه السلام درباره مردی که به عبدش دستور داده بود دیگری را بکشد، فرمود: آیا جز این است که برده شخص، مثل تازیانه یا شمشیر اوست؟ مولی قصاص می‌شود و عبد به زندان سپرده می‌شود (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۴۷).

گفتنی است آیت‌الله خوئی روایت را بنا بر نقل شیخ صدوق، صحیحه می‌داند و بدان فتوا داده است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که حبس ابد عبدی که از سوی مولایش امر و اکراه به قتل دیگری شده است، کاشف از آن نیست که او مرتکب قتل ظالمانه و عدوانی شده است؟ به نظر پاسخ مثبت است.

پرسشی که باقی می‌ماند اینکه اگر قتل ثالث به وسیله اکراه‌شونده عدوانی باشد و در عین حال قصاص نداشته باشد، در ضابطه قصاص (إزهاق النفس المعصومة المكافئة عمداً عدواناً) چه قیدی باید افزوده گردد؟ شاید بتوان گفت اکراه‌کننده سبب اقوی از مباشر است؛ چنان‌که از روایت سکونی استفاده می‌شود و در نتیجه اصلاً قتل به اکراه‌شونده منتسب نیست و او مرتکب إزهاق النفس نشده است؛ اما چنین سخنی را نمی‌توان از جانب آیت‌الله خوئی به اشکال یادشده پاسخ داد؛ زیرا ایشان اکراه‌کننده را سبب اقوی از مباشر نمی‌داند (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، صص ۱۴ و ۲۰-۲۱).

۱۰-۳. اشتراک واجد و فاقد شرایط قصاص در قتل عمد

شیخ طوسی در کتاب **الخلافا** می‌نویسد:

اگر دو نفر فردی را بکشند و وضعیت یکی از ایشان به گونه‌ای باشد که اگر به تنهایی مرتکب قتل می‌شد، قصاص نمی‌شد، مسئله دو صورت دارد: گاه عدم قصاص به خاطر وضعیت قاتل است؛ مثل مشارکت پدر به همراه اجنبی در قتل عمد

فرزند یا مشارکت مسلمان و مسیحی در قتل عمد مسیحی؛ در این صورت شریکی که دارای شرایط است، قصاص می‌شود، اما گاه عدم قصاص به خاطر وضعیت فعل است؛ مثل اشتراک عمد و شبه‌عمد یا اشتراک عمد با خطای محض در قتل دیگری که در این صورت هیچ یک قصاص نمی‌شوند. البته ابوحنیفه گفته در هیچ یک از این دو صورت قصاص وجود ندارد، ولی سخن او صحیح نیست؛ چون در فرض اول (اشتراک پدر و غیرپدر در قتل عمد فرزند و...) چنین شخصی مظلوماً کشته شده و مطابق آیه محل بحث، ولی دم او بر کسی که واجد شرایط قصاص است، قدرت دارد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۸۵-۱۸۶).

اشکالی که شیخ طوسی بر ابوحنیفه وارد کرده است، بعینه بر خود ایشان در فرض دوم وارد است؛ یعنی می‌توان گفت اگر دو نفر کسی را بکشند، ولی فعل یکی عمد و دیگری شبه‌عمد یا خطای محض باشد، نسبت به مرتکب قتل عمد می‌توان گفت او قربانی را مظلوماً کشته شده است و ولی دم نسبت به قاتل عمد، قدرت و سلطان دارد. به تعبیر علامه حلی، مشارکت قاتل عمد با قاتل غیرعمد، فعل او را از قتل عمد عدوانی خارج نمی‌سازد (حلی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۸). شاید به همین دلیل است که شیخ طوسی در المبسوط در هردو فرض، به قصاص قاتلی که واجد شرایط قصاص است، معتقد می‌باشد و آن را اقوی دانسته است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۶۸).

نتیجه

از مجموع مطالب مقاله حاضر، نتایج متعددی به دست می‌آید که مهم‌ترین آنها بدین شرح است:

۱. از آنجاکه آیه ۳۳ سوره اسراء از آیات مکی است، جزء نخستین آیاتی است که بر مشروعیت قصاص دلالت می‌کند.
۲. این آیه به همراه آیات قبل و بعدش صرفاً درصدد بیان گزاره اخلاقی نیست و احکام فقهی متعددی از آن قابل استنباط است.
۳. اصل بر حرمت قتل هر انسانی است، فارغ از هرگونه وضعیتی که دارد، مگر

اینکه شرع کشتن او را مشروع و حق بداند.

۴. از آیه نمی‌توان حرمت خودکشی را استنباط کرد؛ چنان‌که نمی‌توان گفت «قاتلی که به وسیله غیر ولیّ دم کشته شده باشد»، یا «مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات که به وسیله غیر امام و حاکم کشته شده است»، مظلوماً کشته نشده‌اند.

۵. کسی که در اشتراک عامد و غیرعامد کشته شده باشد، کسی که در اشتراک در قتل عمد واجد و فاقد شرایط قصاص کشته شده است و کسی که به بهانه دفاع مشروع کشته شده باشد، اما قاتل نمی‌تواند دفاع را اثبات کند و همچنین کسی که با عمل نوعاً کشنده به قتل رسیده است، هرچند قاتل قصد قتلش را نداشته باشد، همگی مظلوماً کشته شده‌اند و قاتل آنها قابل قصاص است.

منابع

۱. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی؛ عیون أخبار الرضاؑ؛ تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۳. —؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۴. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب؛ المحرز الوجیز؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۵. ابن فارس بن زکریا، احمد؛ معجم مقائیس اللغة؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن قولویه، جعفر بن محمد؛ کامل الزیارات؛ نجف: دارالمرتضویه، ۱۳۵۶.
۷. ابن مزاحم، نصر؛ وقعة صفین؛ ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۸. اردبیلی، احمد بن محمد؛ زیادة البیان فی أحكام القرآن؛ تهران: المكتبة الجعفریة لإحیاء الآثار الجعفریة، [بی تا].
۹. —؛ مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. اصفهانی، محمد حسین؛ حاشیة کتاب المکاسب؛ قم: انوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۱۱. بیهقی، احمد بن حسین بن علی؛ السنن الکبری؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۳ق.
۱۲. تبریزی، میرزا جواد؛ تنفیح مبانی الأحكام کتاب القصاص؛ ج ۲، قم: دارالصدیقة الشهیدةؑ، ۱۴۲۶ق.
۱۳. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم؛ الكشف والبیان عن تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

١٤. جصاص، احمد بن على؛ أحكام القرآن؛ بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
١٥. حاجى ده آبادى، احمد؛ ترجمه شرح و تعليقه مباني تكملة المنهاج؛ تهران: ميزان، ١٣٩٥.
١٦. حرّ عاملى، محمد بن حسن؛ وسائل الشيعة؛ ج ٢٩، ج ٣، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤١٦ق.
١٧. حلّى (علامه حلّى)، حسن بن يوسف بن مطهر؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٠ق.
١٨. —؛ تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية؛ قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤٢٠ق.
١٩. —؛ تذكرة الفقهاء؛ قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤١٤ق.
٢٠. —؛ قواعد الأحكام فى معرفة الحلال والحرام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ق.
٢١. —؛ مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة؛ ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ق.
٢٢. حلّى (محقق حلّى)، نجم الدين جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام؛ ج ٢، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٨ق.
٢٣. حلّى، مقداد بن عبدالله؛ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
٢٤. خمينى، سيد روح الله؛ تحرير الوسيلة؛ قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، [بى تا].
٢٥. خوانسارى، سيد احمد بن يوسف؛ جامع المدارك فى شرح مختصر النافع؛ ج ٢، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٥ق.
٢٦. خويى، سيد ابوالقاسم؛ مباني تكملة المنهاج (موسوعة الإمام الخويى)؛ قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخويى، ١٤٢٢ق.
٢٧. —؛ محاضرات فى الموارث؛ قم: مؤسسه السبطين عليه السلام العالميه، ١٤٢٤ق.
٢٨. راوندى، قطب الدين سعيد بن عبدالله؛ فقه القرآن؛ ج ٢، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٥ق.

۲۹. سبزواری، علی؛ جامع الخلاف والوفاق؛ قم: زمينه‌سازان ظهور امام عصر(عج)، ۱۴۲۱ق.
۳۰. سیوری، مقدادبن عبدالله؛ کنزالعرفان فی فقه القرآن؛ قم: انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ق.
۳۱. شوشتری، محمدتقی؛ النجعة فی شرح اللمعة؛ تهران: کتابفروشی صدوق، ۱۴۰۶ق.
۳۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ ترجمه تفسیرالمیزان؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۳۳. طوسی، محمدبن حسن؛ المبسوط؛ ج ۳، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷ق.
۳۴. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن؛ الإستبصار؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۳۵. —؛ الخلاف؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۳۶. —؛ الغيبة (کتاب الغيبة للحجة)؛ قم: دارالمعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ق.
۳۷. —؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۸. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة؛ ج ۱، قم: انتشارات داوری، ۱۴۱۰ق.
۳۹. —؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۴۰. عیاشی، محمدبن مسعود؛ کتاب التفسیر؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۴۱. فخر رازی، محمدبن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۴۲. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ۲، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۴۳. فیاض، محمداسحاق؛ منهاج الصالحین؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۴۴. فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی؛ ج ۲، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.
۴۵. قرطبی، محمدبن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.

٤٦. قشيري، عبدالكريم بن هوازن؛ لطائف الإشارات؛ ج ٣، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، [بى تا].
٤٧. قمى، على بن ابراهيم؛ تفسير القمى؛ ج ٣، قم: دارالكتاب، ١٤٠٤ق.
٤٨. كاظمى، فاضل جواد بن سعد؛ مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام؛ [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
٤٩. كلينى، محمد بن يعقوب؛ الكافى؛ ج ٤، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٤٠٧ق.
٥٠. كوفى، فرات بن ابراهيم؛ تفسير فرات الكوفى؛ تهران: مؤسسة الطبع والنشر فى وزارة الإرشاد الإسلامى، ١٤١٠ق.
٥١. مزروعى، رسول؛ شرح مبسوط قانون مجازات اسلامى مصوب ١٣٩٢ (قصاص)؛ قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى، ١٣٩٤.
٥٢. مشهدى، محمد بن محمد رضا؛ كنز الدقائق و بحرالغرائب؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ١٣٦٨.
٥٣. مصطفوى، حسن؛ التحقيق فى كلمات القرآن الكريم؛ تهران: مركز الكتاب للترجمة والنشر، ١٤٠٢ق.
٥٤. مفيد، محمد بن محمد؛ الأمالى؛ قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٥٥. نجفى (صاحب جواهر)، محمد حسن؛ جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ ج ٧، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٤ق.
٥٦. هلالى، سليم بن قيس؛ كتاب سليم بن قيس الهلالى؛ قم: الهادى، ١٤٠٥ق.